



ماهنامه ی فرهنگی ، سیاسی ، ادبی اجتماعی  
شبنا / شماره چهارم / فروردین ۱۳۹۹



السلام علی



علی السلام





**یادداشت سردبیر****سلام**

از جمله بزرگترین موهبت هایی که هر جامعه ای از آن بهره مند است وجود قشر پویا، فعال و تاثیر گذار جوانان است، حال اگر این جوان با پسوند دانشجو نیز همراه شود میتواند نه تنها مؤذنی برای جامعه باشد، بلکه کم کم تبدیل به مأمنی برای پیشرفت و تحقق آرزوهای یک ملت خواهد شد.

در این سالها اگر به نشریات و جراید دانشجویی خوب بنگریم متوجه خواهیم شد که بسیاری از آن ها به مثابه آینه ای تمام نما از آرمان ها، خواسته ها و پیشرفت های مردم این سرزمین هستند که با شور و شوق راه تلاش، مداومت و تجربه را در پیش گرفته و گام برمیدارند که ان شاء الله با تلاش مضاعف و توجه ویژه مسئولین نشریات در سراسر کشور هر روز شاهد پیشرفت و نوآوری های تازه ای در این عرصه خواهیم بود.

در روزهایی قرار داریم که به سبب بیماری و دوری از اجتماع بیش از هر زمان دیگری روح هایمان نیاز به نشاط، شادابی و البته تجدید قوا دارند، از جمله محبوب ترین کارهایی که در اوقات فراغت طرفداران فراوانی هم دارد، مطالعه ی کتاب ها و نشریاتی است که به مدد تقریر، جان را جلا داده و ذهن را رو به نگاهی نو میگذراند، در همین راستا برایتان از سبد رنگارنگ شبنا ارمغان تازه ای آورده ایم که امیدوارم لذت مطالعه ی آن در خاطرتان ماندگار شود.

**سردبیر**

**ماهنامه ی فرهنگی، سیاسی، ادبی اجتماعی شبنا / شماره چهارم / فروردین ۹۹ / صاحب امتیاز: بسیج دانشجویی  
حوزه خواران دانشگاه فرهنگیان تهران**

**مدیر مسئول : عادلۀ عظیمی****سردبیر : سیده فاطمه موسوی****روابط عمومی : فرشته دلیر، محدثه نثاری مقدم، عاطفه رضایی، رضوانه بختیاری****عکاس : زهرا انوشه پور، سپیده میرزایی****ویراستار : مینویساری****طراح جلد و صفحه آرایی : هانیه قلی بیکی**

مهدی جان قدم نها، مهدی جان قدم نها

دل ما ندارد جز تو دوا

گنه را خاک کنیم و در بصیرت تو شویم مبتدا

شرم دیروزمان شده گذرا

قول داده ایم که شویم یار مخلص تو از فردا

در امر به معروف نام تو نداریم هیچ ابا

در نبودت می شویم سرباز حضرت آقا

تنها "هل من ناصر ینصرنی" تو می شود در گوش ما ندا

همگی در ره عشق تو می شویم فدا

با یاد تو نیست می شود جام بلا

پادشاهی عقبی و آخری هست تو را سزا

گر در سمع و بصرم بویی از تو نباشد می شود، فنا

ما جان نثار کوی توایم، خاتم الاوصیا

ما دل داده توایم و نیست معشوقی جز تو ای جانا

بیا و مرهم دل خون ما ای رحمت خدا

بس است این همه غبار دهر ما

هنوز هم محتاجیم به یک هدی

ید تو کنار یدالله است و جان تو جنب مصطفی

گل های لاله ما فدای سیدالشهدا

مهر بر نامشان زدند و شدند افضل العلما

در فراغت چه شبنم های نشسته بر دل میکند غوغا

بیا و تنها دم تو می دهد مارا شفا

از گنه خود خجلیم و پیش درگاه تو گدا

رحمی کن و عصایت را بزن همچون موسی

تا دریای خطای ما پاک شود از هر جفا

باشد در طلوع تو ، جان را فدا کنیم در هر خفا

در گیتی تو عدل سینه سپر کند حقا

تویی یار مظلومان ای پسر زهرا

تویی علی یتیمان گویا

با تو نداریم از فرعون ها پروا

چشم های تو حقیقت را میکند هویدا

با قدمت هایت چه گل نرگس ها که نمیشود شکوفا ❀

اسم علی و سید الشهدا



## صبح پسی از امروز

فرض کنید یه روز صبح از خواب بلند می‌شید. یه روز مثل روزهای قبل فقط با یه تفاوت: حس می‌کنید یه سبکی خاصی دارید، انگار بغض‌های دیروز دیگه رو قلبتون سنگینی نمی‌کنه و انگار هیچ غمی ندارید. براتون عجیبه! مگه چه اتفاقی می‌تونه افتاده باشه؟! به آسمون که نگاه می‌کنید می‌بینید آسمون، آبی کم‌رنگ با ابرهای سفیده.

دستتون رو که از پنجره بیرون میارید، هوا نه سرد و نه گرم. خنکی خوشایندی حس می کنید که روح و جستمون رو نوازش میده. پس تصمیم می گیرید برید بیرون و از هوای امروز استفاده کنید. وقتی بیرون میرید می بینید همه با هم مهربون اند، مردم خیلی شاد و خوشحال به نظر می رسند.

صدای محو خنده مردم تو خیابون شنیده می‌شه و همه لبخند به لب دارند. انگار نه انگار همین مردم تا همین چند روز پیش در ظاهر خیلی عبوس و عصبانی و آشفته بودند. انگار کسی دیگه نگران و مضطرب نیست. آرامش درونی عجیبی رو در زیر پوست شهر احساس می‌کنید. با خودتون می‌گید یا اینا همون مردم نیستند با چیزی تغییر کرده.

تو بین راه صدای مادر و دختری رو که از کنارت رد میشن می شنوید. دختر به مادر می‌گه :

- شنیدی همین امروز چندین طرح سازندگی و عمرانی افتتاح شده؟ چند تا بیمارستان و مدرسه و ...؟

دیگه ادامه صداسونو نمی شنوید ولی واقعا چه اتفاقی می تونه افتاده باشه؟ همین که می رسید به یه دکه روزنامه فروشی یک دفعه یادتون میفته که در خونه تون رو باز گذاشتید و اومدید.

اما همون لحظه به خودتون می‌گید مهم نیست بابا این مردم که "امروز" می‌بینم مثل "دیروز" نیستند! فکر نکنم کاری با خونه‌ام داشته باشند.

که یکدفعه تیترو روزنامه‌ای که روی زمین هست توجهتون رو جلب می‌کنه:

"اولین صبح دولت جهانی، مهدی"

می‌دونید... اون روز از دست دادن هیچ آدم خوبی نگرانتون نمی‌کنه؛ چون این بار دیگه "صالحان" اند که به مردم حکومت می‌کنند. مقام معظم رهبری: آن روز زود است و دیر نخواهد بود.

بہ قلم: فریبا نعمتی



## روزی با نام جمهوری اسلامی

جمهوری اسلامی‌ای که نتیجه یک انتخاب بود، نزدیک به ۹۹ درصد مردم به جمهوری اسلامی رأی دادند و این انتخاب در تاریخ ماندگار شد.

شاید دوازده فروردین بیش از هر چیزی نشان از مردمی بودن انقلاب اسلامی ما داشته باشد. کلمه "جمهور" به معنای توده مردم است و گنجانده شدن چنین کلمه‌ای در کنار اسلامی، انتخابی بودن اسلام را در این کشور نشان می‌دهد.

و اما دوازده فروردین یک آزمون بود. پلی بود که مردم ایران از آن گذشتند؛ در صف‌های ممتد ایستادند و رأی دادند؛ رأی به اسلام سیاسی و اسلام عدالت خواه و از این آزمون سربلند بیرون آمدند. جمهوری که مشروعیت خود را وامدار اسلام است و اسلامی که به پاس جمهوریت، مردمی است. دوازده فروردین دروازه‌ای بود برای آغاز دورانی که اسلام در خارج از مساجد و حوزه‌های علمیه به رسمیت شناخته شد؛ دروازه‌ای رو به تمدن اسلامی و این بار سیاست اسلامی شد... با رأی اکثریت مردم.

جمهوری اسلامی مکتبی ساخت به نام جهاد و مقاومت؛ مکتبی که محدود به ایران نماند و تا مرز لبنان و فلسطین و سوریه ریشه دواند. جمهوری اسلامی انسان‌هایی را تربیت کرد که برای یاری دین خدا مرز نمی‌شناختند... رزمندگان بدون مرز که یاری دین خدا را تنها هدف خود می‌دانستند.

روزی خواهد آمد که تمام جهانیان به جمهوری اسلامی جهانی رأی دهند. آن روز، روزی است شاید نزدیک و ۱۲ فروردین امیدی است برای فردایی روشن و سندی است بر حقانیت اسلامی که بیش از هر چیز بر اختیار و انتخاب مردمش ارج می‌نهد.

بہ قلم: فریبا نعمتی



سلام خدمت همه دانشجو معلم های حبس شده در خانه!

خوب است همین الان بعد از مدت ها یک قلم بردارید و خیلی آهسته شروع به نوشتن کنید، مسلما منظورم نوشتن جزوه های کلاسی نیست! منظورم یک یادداشت کوچک از لحظات بامزه و خنده دار در خانه مانند، کلاسهای مجازی و حرفای شنیدنی از عید کرونا یی ست!! که مطمئنم قبل از هرکسی خود شما، از یادآوری آنها از خنده ی زیاد دل درد میگیرید!

لطفا بعد از نوشتن و تمام شدن خنده هایتان اثرتان را برای ما به آیدی روابط عمومی (که بصورت ۴ آیدی متفاوت روی جلد مجله درج شده) ارسال کنید.

( خاطرات از ۵ تا ۷ خط به همراه نام و نام خانوادگی ارسال شود.)

قبل از این که احيانا بر خيزيد و كاغذ و قلم برداريد، يك تصوير قرنطينه اى پر از طنز هاى نمكى تقديمتان ميكنم. اميدوارم لذت ببريد.

به قلم: مریم صادقی





## اهمیت جوان بودن

یازدهم شعبان سال ۳۳ هجری، خداوند کودکی را در دامان لیلا و آغوش پر مهر امام حسین<sup>(ع)</sup> نهاد که هم نام پرحادثه‌ترین مرد تاریخ بود. سیمای زیبایش غبار دلتنگی نسبت به نبی مکرم اسلام<sup>(ص)</sup> را از قلب مبارک امام حسین<sup>(ع)</sup> می‌زدود؛ چرا که او شبیه‌ترین فرد به پیامبر رحمت و کرامت بود.

ویژگی برجسته زندگی حضرت علی اکبر<sup>(ع)</sup> این است که همه ساحت‌های وجودی ایشان رشد یافته بود؛ نه فقط در فنون نظامی و قوای جسمانی بلکه ایمان و ادب ایشان نیز به کمال رسیده بود. معنویت و علم و ادب در وجود ایشان جمع شده بود. تربیت نسل حاضر باید رشد همه ابعاد و شئون زندگی را، توأمان تحقق ببخشد. جوان‌های تک‌ساحتی نمی‌توانند در مسائل پیچیده تصمیم‌های عقلانی بگیرند و در رویارویی با چالش‌های زندگی ناکام خواهند ماند.

امیرالمومنین<sup>(ع)</sup> در خطبه ۱۷۳ نهج البلاغه می‌فرمایند: «این پرچم مبارزه را جز افراد آگاه و با استقامت به دوش نمی‌کشند». همانطور که حضرت علی اکبر<sup>(ع)</sup> با ایمان و شعور و شکست ناپذیری و مقاومت، خوار چشم دشمنان اسلام در کربلا بود و در نهایت نیز اولین نفر از بنی‌هاشم در روز عاشورا به شهادت رسید، این جوان‌های برومند عرصه نظامی و علم و جهاد و خدمت و... نیز مایه عصبانیت دشمنان انقلاب اسلامی هستند. جوان مؤمن و انقلابی با چابکی و صفای دل و آزادی روح از تمنیات مادی، از مهم‌ترین ابزارهای قدرت برای «قوی شدن» کشور است.

رهبر معظم انقلاب در نوروز امسال، دلیل اهمیت دادن به نسل جوان را به خوبی عنوان کرده‌اند: «عناصر جوان و باانگیزه و مؤمن و متشرع، این آن چیزی است که ما را به هدفمان نزدیک می‌کند». لازم است هدایت نسل جوان به سمت شناخت درست رسالت خود و جایابی مناسب در عرصه مبارزه با ابزارهای مختلف صورت گیرد. بی‌شک انتخاب آگاهانه نسل جوان در سایه استقلال فکری، داشتن روحیه نقادی نسبت به باورهای اجتماعی و افق دید وسیع و پرورش تفکر خلاق رخ می‌دهد.

به قلم: محدثه ظفرمند



## یکے فنجان رمان

### بخش چهارم:

با نگاه به سارا، به او فهماندم که حسابرسی برای خانه است و او باید راه ماشین مرا پیش گیرد. انگار انتظار این همه آرامش از طرف من نداشت. با رنگ پریده و چشمان لرزان تمام حرکات مرا بلعید. من هم با ظاهر حفظ شده در صندلی کنار دست او، در آن غول بزرگ جای گرفتم و با صدایی که خودم از رسایی و لرزش نداشته‌اش تعجب کردم، بدون نگاه کردن به او گفتم: «آقای احمدی فکر نکنم کوچه‌ای که محل کار شماست جای مناسبی برای حرف زدن باشه.» به او و عکس‌العملش نگاه نکردم اما بعد از مدتی ماشین را راه انداخت. ماشین گاهی آرام و گاهی تند به سمت کافه باران حرکت کرد و در تمام مدت یک پوزخند که حکایت از حس تمسخر من داشت روی صورت‌م جا خوش کرده بود. خیلی بچه شده بود این مرد بزرگ که فکر می‌کرد اینجا بهترین خاطره زندگی‌ام را تداعی می‌کند. همان جایی که بعد از صیغه کردن مونا برای کم کردن عذاب‌وجدانش مرا آورده بود و بعداً این را هم جلوی همان در آهنی بر گوشم کوبانده بود تا بفهماند حتی این در خاطره هم نقش بازی کرده است. برای صرفه‌جویی در وقت و نجات دادن خود از زیر نگاه سنگینش، مصمم به چشمانش نگاه کردم و کلمه «می‌شنوم» را ادا کردم. بعد از کمی سکوت با بیرون دادن هوای مانده در شش‌هایش، شروع به صحبت کرد:

لطفاً تا قبل از شنیدن تمام حرف‌هام فقط شنونده باش. باشه؟

با تکان دادن سرم قبول کردم.

بعد از اینکه رفتی، با مونا ازدواج کردم. همه چیز خوب بود اما فقط تا دو سال و نیم. وقتی دوران سخت بارداریش رو می‌گذراند تمام مدت تصویر زانوهای خم شده تو با آن شکم عذاب‌می‌داد. من چه خوش‌خیال بودم که فکر می‌کردم تاوان عذاب دادن تو، فقط فکر کردن به ۹ ماهی است که تو در تنهایی گذروندی. ارشیا یک ساله بود که فهمیدم مونا با بهترین دوستم به من خیانت می‌کنه و سر من زیر برف بوده! اما واسه ی من مسلم بود که این تاوان خیانت من به زندگیمون هست. تا اینجا حرف‌هایش خیلی خودخوری کردم که چیزی نگویم اما طاقت نیاوردم و برای ساکت کردنش دستم را بالا بردم و به او توپیدم: «کدوم زندگی؟! لطفاً اسم زندگی رو به لجن نکش! این کلمه حرمت داره.»

باشه حرف تو درست. خواهش می‌کنم بذار ادامه بدم.

این رضا با اوایی که می‌شناختم فرق داشت. کوتاه آمدن بلد بود.

ارشیا بزرگ تر می‌شد و من به سارا و دختری که امروز فهمیدم اسمش سایه هست فکر می‌کردم. ۵ ساله که شد با مادرم توی راه مهد تصادف کردن و من دو عزیز رو همزمان از دست دادم... تنها شدم. من از زمان بعد از طلاق مونا، دنبال تو و بچه‌ها بودم اما شما آب شده بودید وسط یک صحرای خشک. حتی چند بار به خانم محمدی التماس کردم اما ایشون هم تا همین پارسال هیچ‌چیز به من نگفت. پارسال وقتی از قبول شدن دختر دوستش در مراسم نیکوکاری می‌گفت به این فکر کردم که سارا هم کنکور داره و این دوست شاید تو باشی. پیدا کردن سارا راحت‌ترین کاری بود که من می‌تونستم انجام بدم تا به شما برسم.

سکوتش به من اجازه داد که حرف بزنم: «چرا می‌خواستی پیدامون کنی؟»

با جوابش فهمیدم این همان آدم است که بود! همان قدر پررو و گستاخ...!

برگردید.

اگر می‌گفت دلم دخترها را می‌خواهد، راحت کنار می‌آمدم. او، من و دخترهایم را برای پر کردن تنهایی‌هایش می‌خواست. فقط توانستم با سرعت از آن مکان دور شوم. وقتی به خانه رسیدم آنقدر آشفته بودم که اصلاً حال بازجویی از سارای ترسیده پناه برده به اتاقش را نداشتم. با همان مانتوی محل کار روی تخت افتادم و نمی‌دانم کی در میان آن همه خیال، خواب هم به سراغم آمد.

به قلم: آذر لطفی





## خرید خدمات یعنی...

خرید خدمات آموزشی یعنی معلم ارزان برای دولت!

یعنی حراج معلم!

یعنی یک معلم و چهل دانش آموز با ۵۰۰ هزار تومان حقوق!!!

به گفته وزارت آموزش و پرورش ما در شرایط فعلی ناچار به انجام این امر هستیم. این سخن جناب وزیر به عبارتی دیگر بدین معناست که ایشان ناچار به زیر پا گذاشتن شأن و منزلت یک معلم هستند. مگر یک معلم شریف چه می‌خواهد جز استخدام و شرایط ثابت و حقوقی بخور و نمیر!!!! که حالا آن را هم قرار است به بخش خصوصی واگذار کنید و به طور کلی از بار این مسئولیت شانه خالی کنید، این مشکل بزرگ همه ماست که به جای حل مسأله همیشه به پاک کردن صورت مسأله فکر می‌کنیم و حالا با اجرای این طرح نوبت معلمان و شأن و منزلت آنهاست که از این چرخه حذف شوند. طبق این طرح قرار است کمبود معلم برطرف شود اما چه برطرف شدنی؟! هر فردی می‌تواند بدون هیچ آزمونی معلم شود و نیز بدون داشتن حقوق و بیمه مناسب و از طرفی دیگر با ادغام کلاس‌ها و جمعیت بیش از حد دانش آموزان مواجه است معلمان این طرح از امنیت شغلی و هویت معلمی برخوردار نیستند عنوان کارگر آموزشی برایشان مناسب‌تر است. و اینگونه است که ما به دست خودمان شان و مقام معلم را به زیر پا می‌افکنیم...

اینطور که به نظر می‌رسد این طرز فکر و طرح خرید خدمات از آنجایی نشأت می‌گیرد که مسؤولین به نظام آموزش و پرورش نگاهی مصرف‌گرا دارند. در صورتیکه این نظام همان مزرعه‌ای است که هرچه به آن بیشتر برسیم و وقت بیشتری صرف آن کنیم نتیجه بهتری را برداشت خواهیم کرد. به عبارت دیگر همه اموری که صرف بهبود و ارتقا نظام آموزش و پرورش می‌شود، همگی سرمایه‌گذاری‌هایی هستند که نتیجه آن در آینده‌ای نه چندان دور مشاهده خواهد شد. چرا که در این نظام است که دانش آموزان رشد و پرورش یافته و آینده کشور را خواهند ساخت. این رشد و پرورش به عهده معلم کارآمدی است که بخش مهمی از نظام آموزش و پرورش را تشکیل می‌دهد. پس این زنجیره طولی که منجر به آینده‌ای بهتر برای کشور می‌گردد بخش عظیمی از آن وابسته به معلمان و آسایش و راحتی آن هاست. البته که ذکر این نکته نیز خالی از لطف نیست که منظور ما معلم کارآمدی است که با وجود کمبود امکانات همه توان خود را برای امر مهم تعلیم و تربیت دانش آموزان انجام خواهد گذاشت و از هیچ تلاشی فرو گذار نخواهد کرد.

به قلم: سارا امیری



فرهنگی

## شبه پیامبر

روز جوان روزی است که در تمام کشورمان پدرها و مادرها برای جوانانشان پیام تبریک می‌فرستند و افتخار می‌کنند که پسر جوانشان فلان رشته تحصیلی را در فلان دانشگاه می‌گذراند و یا فلان شغل خوب را دارد و دختر جوانشان نیز افتخاراتی این چنین کسب کرده و حالا جوانی‌اش را می‌ستایند.

روز جوان یعنی یک روز در سال حواسمان باشد که جوانان چه مشکلاتی دارند؟ چه دغدغه‌هایی پیش‌رویشان است؟ اصلاً چه چیزی از زندگی می‌خواهند؟ ۱۱ شعبان هر سال برای جوانانمان آرزوهای قشنگ و از ته دل می‌کنیم و از خدا می‌خواهیم به قول مادر بزرگ‌ها خیر از جوانیشان ببینند! اما اصلاً چرا ۱۱ شعبان را روز جوان خواندند؟

روز جوان متبرک به روز ولادت جوانی است که بزرگترین فرزند امام حسین<sup>(ع)</sup> بود و هرکس دلش برای پیامبر خدا<sup>(ص)</sup> تنگ می‌شد به چهره زیبای علی‌اکبر<sup>(ع)</sup> می‌نگریست. چرا که شبیه‌ترین فرد در رفتار و چهره و طنین دلنشین، به رسول اکرم<sup>(ص)</sup> بود.

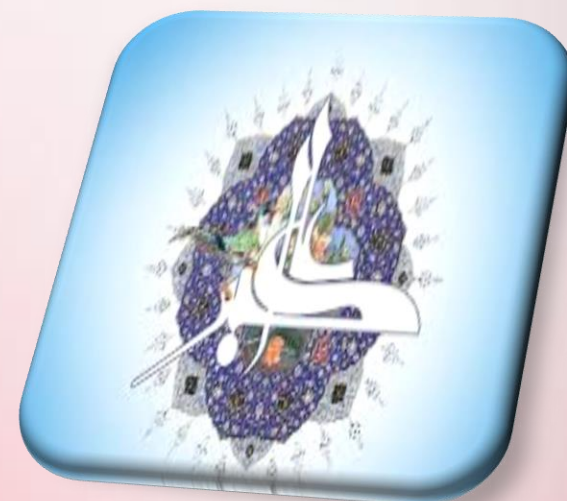
این جوان بنی‌هاشم، شباهت بسیاری به جوانان امروزمان داشت. یکی از این شباهت‌ها شهادت‌طلبی‌شان بود. آن زمان که پدر بزرگوارشان رویایی دیدند و سپس تعبیر خواب خود را برای او باز گو کردند و سپس با چهره غرق در تفکر فرمودند: «بزودی طلبیده می‌شویم و مرگ برایمان فرا می‌رسد.» علی‌اکبر با صدای رسایش به چشمان پدر خیره شده و نغمه سر داد که: «مگر ما بر حق نیستیم؟ اگر حق با ماست پس از مرگ هراسی نیست.» و به راستی چقدر شجاعت و شهامت باید در یک جوان ۲۰ یا شاید ۲۵ ساله جمع می‌شد تا حتی ثانیه‌ای از مرگ نهراسد. جوانی که هنوز راهی بسیار طولانی در زندگی در پیش‌رویش خود نمایی می‌کرد.

تولدش را روز جوان می‌خوانند به امید اینکه جوانانمان بزرگ‌ترین الگوی زندگی‌شان را بشناسند و بدانند در شجاعت و دلاوری و ایثار، چه الگوی والایی است برایشان. و این را نیز درک کنند که تمام زندگی، فقط محصور به این دنیا نیست؛ بلکه دنیایی دیگر انتظار ما را می‌کشد و باید به گونه‌ای زندگی کنیم که مانند علی‌اکبر، حتی لحظه‌ای از مرگ نهراسیم.

به راستی که جوانان سرزمین ما نیز از حوادث ۸ سال دفاع مقدس تا دفاع از حرم بانو زینب کبری<sup>(س)</sup> و حتی همین روزها در سنگر سلامت برای مبارزه با ویروس دشمن‌ساز، نشان دادند که الگویی جز علی‌اکبر<sup>(ع)</sup> در سر ندارند و همانطور شجاعانه، جان خود را برای دفاع از هموطنان و کشور و حرم کف دست گرفتند و از آرزوها و عزیزانشان گذشتند تا به همگان ثابت کنند که بی‌دلیل نیست که روز ولادت شبه پیامبر را روز جوان می‌خوانند.

امید است که الگوی کاملی که خدا برای ما جوانان فرستاد را بیشتر بشناسیم و راجع به او با تمام توان تحقیق و جستجو کنیم. چرا که هرگاه محبت قلبی ما به کسی افزایش پیدا کند، وجود و رفتارمان نیز، او را می‌طلبد. جوانان سرزمینم! علی‌اکبرهای نسل جدید! روزتان مبارک.

به قلم: زهرا فلاح عباسی





## پرده چهارم

### ادبی

تن زنده والا به ورزشگری است      که ورزشگری مایه زندگی است  
به ورزش گرای و سرافراز باش      که فرجام سستی سرافکندگی است  
به سختی دهد مرد آزاده تن      که پایان تن پروری بندگی است

ملک الشعراى بهار

درود بر گردآفرید افتخارآفرین! در میان زنان نام آور در شاهنامه حکیم فردوسی، نام گردآفرید دلاور هنوز هم حریف می طلبد. او شیرزنی بود که برای دفاع از ایرانی که بی سپه سالار مانده بود، به نبرد با تورانیان پرداخت. در کشاکش جنگ وقتی کلاه خود از سر گردآفرید افتاد و موهای ابریشمی اش تنش را نوازش کرد، سهراب از خود خجالت کشید و فهمید که تا کنون در حال نبرد با یک زن بوده است نه شیرمردی پهلوان. ناگفته نماند که سهراب در آن لحظه دل به گردآفرید باخت اما گردآفرید به نکاح با دشمن وطنش راضی نمی شد؛ قلب او برای ایران می تپید.

زنان در شاهنامه نقش مهمی داشته اند؛ زنانی چون تهمینه، منیژه، رودابه، سودابه و... که علاوه بر اینکه به خرد، لطافت و مهربانی ستایش می شوند، زنانی بودند محکم و استوار و نه تن پرور و سست عنصر، که باعث سرافرازی زن ایرانی هستند. تن پروری درخور زن ایرانی نیست، زنان ایرانی شیرزنانی بوده اند که لطافت روحی و قوای جسمانی آنها دوشادوش هم قابل ستایش است.

در میان زنانی که الگوی بی بدیل ما هستند، حضرت خدیجه (س)، حضرت فاطمه (س) و حضرت زینب (س) زنانی بودند که سختی های زیادی متحمل شدند و مولای خود را تا پای جان یاری کردند. زینب دلاور، کسی که به از صد مرد در مقابل سختی ها ایستاد و تن به سستی نداد. دین ما دین تنبلی و تن پروری نیست. دین کوشش، تلاش و ورزشگری است.

پیامبر اکرم (ص): «مؤمن نیرومند در نزد خداوند، بهتر و محبوب تر از مؤمن ضعیف است.»

پس تو ای مربی، معلم، الگو و پیامبر!

از سستی و تن پروری به دور باش و به فکر پرورش دخترانی لطیف روح و قوی تن باش، تا مادران آینده ما باز هم رستم زایی کنند. زنان ما، افتخار ما هستند...

به قلم: نسترن زارع

## زنان

### بانو نامه

تو یک دختری: زیبا، پر از امید و آرزو ... تو آیه رحمانیت خدایی! شاید هم اینک همسر، مادر یا خواهری دلسوز نیز باشی. تو همدم مادر و عزیزکرده پدر هستی. مهم نیست چند سال داری مهم این است که هنوز می توانی به طراوت گل های باران خورده بهاری الهام بخش و سرزنده باشی.

روی خودت کار کن بر روی باورهایت به زیبایی های ذاتی ات بیندیش به کارهایی که فقط تو می توانی انجام دهی این روزهای سخت را خیلی جدی بگیر. روزی از شیخ بهایی پرسیدند: «چه کنیم، خیلی سخت می گذرد!» شیخ گفت: «خودت می گویی "می گذرد" و "نمی ماند". امروزت خوب یا بد گذشت و فردا روز دیگری است. قدری شادی با خود به خانه ببر. شادی راه خانه را که یاد گرفت خودت فردا با پای خودت می آید.»

هنر زیستن را یاد بگیر. زندگی را خوب زندگی کن؛ با دیدن یک غنچه باران خورده، با دیدن یک رنگین کمان ساده، با استنشاق بوی باران دوباره متولد شو... تو که خوب باشی ناخودآگاه هرچه خوب باشد را جذب می کنی. باور کن در پس بدترین رخدادهای زندگی نیز خیری نهفته است. خدا را با همه وجودت حس کن و در آغوش خداوند همه غم ها را به فراموشی بسپار؛ همانند باران بهاری که سیراب می کند زمین را. تو نیز از محبت و عشق با صفا کن اطرافت را! بگذر از هرکس تو را ناامید کرد. بگذر از این روزهای تاریک که در پس این تاریک شب مطلق سپیدی زیبا در انتظار توست شروع کن فقط پیله دور خود را پاره کن و استعدادهایت را شکوفا کن.

تو یک زنی... مظهر امید باش! بگذار حول محور گرم وجود تو، دیگران روشنایی و گرما بگیرند: تو فقط شروع کن!

به قلم: ملیکا خلج



## مردم با رسم نمودار

در این روزهایی که کرونا همچنان به فعالیت خود ادامه می‌دهد مردم به ۴ دسته تقسیم می‌شوند. (نمودار در پایین صفحه)

دسته اول، مردم بی‌توجه به کرونا هستند. این افراد با شعار "به هر چی رو بدی پروتر می‌شه" برنامه‌ای بلند بالا از انواع بی‌اهمیتی به کرونا را در دستور کار خود قرار داده‌اند، از غذا خوردن با دست‌های نشسته گرفته تا دور دور در روزهای طرح فاصله‌گذاری اجتماعی.

گروه دوم، آن‌هایی هستند که پر و بال دهندگان به کرونا هستند و دائماً در حال چک کردن آمار مرگ و میر در ایران و جهانند. این افراد از پایه ثابتان تماشاگران دفن و کفن رفتگان این قضیه‌اند و هر روز که چشم باز می‌کنند از گوگل درصد احتمال مرگ خودشان را جویا می‌شوند. البته از نکات برجسته این افراد آن است که اگر کرونا قصد اقدامی هم داشته باشد با دیدن این‌ها دستی به شانه‌شان می‌کشد و بازی را به آن‌ها واگذار می‌کند تا خودش جان طرف مقابل را به لبش برساند.

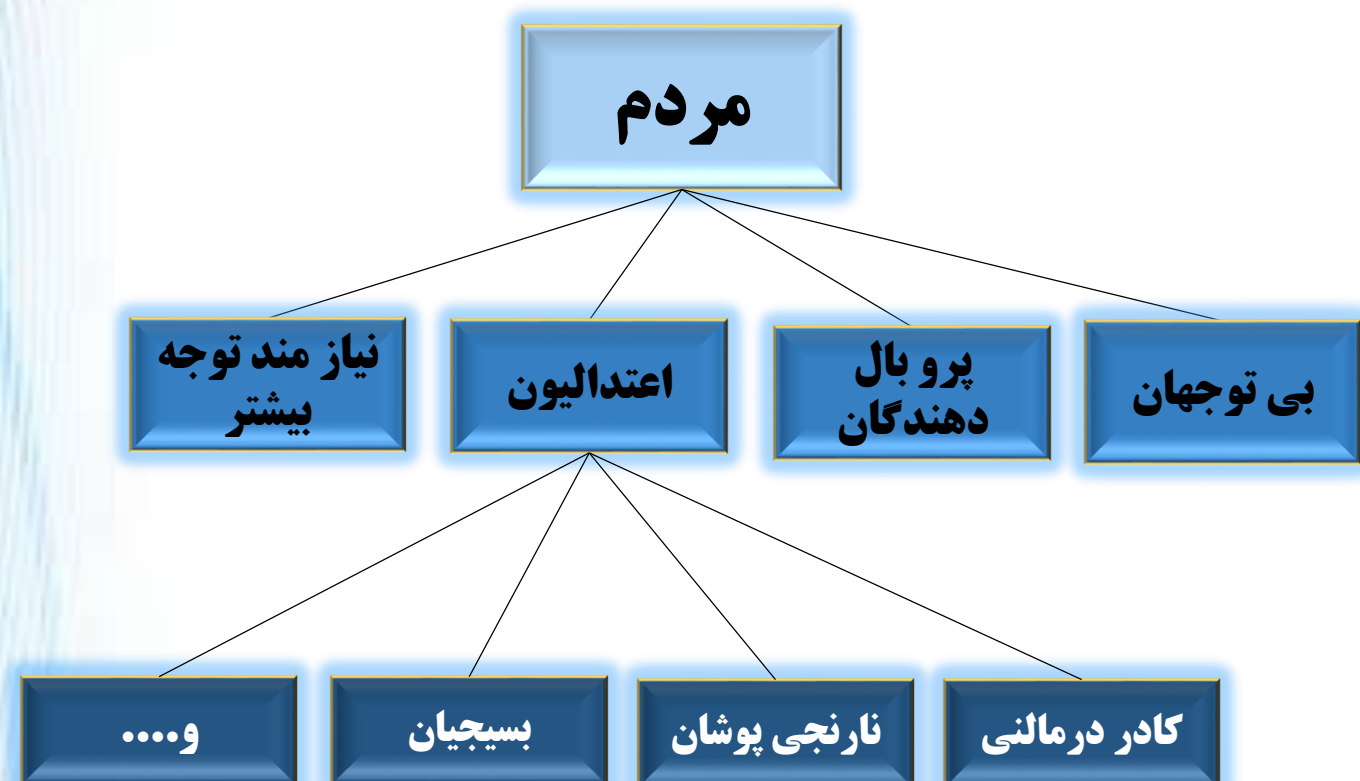
گروه سوم که معروف به معتدلان هستند آن‌هایی هستند که کرونا را نه خیلی بزرگ می‌دانند نه خیلی کوچک و در قد و اندازه خودش با او مقابله می‌کنند. در بین این افراد پویش هر شخص یک نمکی حاکم است که کمر همت بسته تا ویروس را مهار کنند. هر کدام هم به نوعی در این جبهه جهاد می‌کنند. عده‌ای آگاهی مردم را نسبت به کرونا و مسائل پیرامون آن بالا می‌برند، بعضی‌هاشان در بیمارستان و مراکز درمانی خدمت می‌کنند، تعدادیشان نارنجی‌پوشان شهرند که نظافت شهر را بر عهده دارند و زیرمجموعه‌های دیگری که اگر بخواهم نام ببرم باید لیستی از نوع لیست خریدهای مادرها که انتها ندارد بنویسم. البته ناگفته نماند که مادرها و پدرها خود از بزرگان این عرصه‌اند.

و اما گروه آخر که مردمانی‌اند که وضعیت کار و بی‌ثباتی بازار زندگی را برایشان دشوار کرده. حال بماند که در نقاطی از کشور وقوع سیل نیز اوضاع را دشوارتر می‌کند. ما که از دولت انتظاری نداریم! همین که زحمت کشیدند وظیفه مدیریت ستاد مبارزه با کرونا را برعهده گرفتند جای بسی تشکر دارد اما از تمام ۳ گروه قبل می‌خواهیم که هر کمکی می‌توانند بکنند تا بلکه در این ایام شیب شکستگی شانه‌های این عزیزان کمتر شود.

و لازم به ذکر می‌دانم که از وجه اشتراک این ۴ گروه رونمایی کنم. در این ۴ دسته افرادی حضور دارند که فقط منتظر سوتی هستند تا به آن بخندند اصلاً هم مراعات هیچ چیز را نمی‌کنند آخر یکی نیست بگوید اخوی! اختی! تو که خودت به "فلاسک" می‌گویی "فلاکس" چرا به "ماکس" گفتن مردم ایراد می‌گیری؟ عزیزم شما اول تورقی بر کتب مربوطه بزن آنوقت می‌بینی که پر از این دست مواردی!!!

البته با توجه به اینکه "شما لای کتابات کرونا داره" حتما موارد بهداشتی را رعایت فرمایید!

به قلم : شقایق محمدی





## توجه

۱. شبنا یک نشریه کاملاً فراجناحی بوده، لذا تمامی مطالب و محتوای آن فارغ از هرگونه جهت گیری و بطور کاملاً بی طرف تهیه و تدوین شده است.
۲. توجه شود که در این مجله از اسماء متبرکه استفاده شده است لذا حفظ حریم و احترام آن به عهده ی خواننده می باشد.
۳. خواهشمندیم از هرگونه کپی برداری و یا استفاده ی صرف از محتویات نشریه خودداری شود. بدیهی است که الهام گیری و استفاده از تجربیات این اثر بلا اشکال می باشد.
۴. لطفا نظرات انتقادات و پیشنهادات خود را با روابط عمومی نشریه که آیدی تلگرام آن روی جلد نشریه درج شده است، در میان بگذارید.

لعل محراب مولدین  
حسرت را